



نشر مَد

سرنشنامه:	یزدانی، سهراب، ۱۳۲۸
عنوان و پدیدآور:	صوراسرافیل، نامه‌ی آزادی، سهراب یزدانی
مشخصات نشر:	تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی هنری خانه‌ی هنرمد، ۱۴۰۲
مشخصات ظاهری:	۲۲۰ ص:، ۵/۱۴×۲۱/۵ س.م.
شابک:	۹۷۸-۶۲۲-۵۲۸۵-۱۸-۴
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا
موضوع:	صوراسرافیل (روزنامه)
موضوع:	ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه - مطبوعات
رده‌بندی کنگره:	DSR۱۴۰۳
رده‌بندی دیویی:	۹۵۵/۰۷۵۰۵
شماره‌ی کتابشناسی ملی:	۹۳۶۱۶۳۶

صوراسرافیل، نامہی آزادی

سہراب یزدانے

صوراسرافیل، نامه‌ی آزادی

نویسنده سهراب یزدانی

چاپ اول زمستان ۱۴۰۲

تیراژ ۱۰۰۰ نسخه

حرفچینی و صفحه‌آرایی محمدتقی بابایی

طراحی جلد فاطمه حاتمی

مدیر تولید مصطفی شریفی

شابک ۹۷۸-۶۲۲-۵۳۸۵-۱۸۴

همه‌ی حقوق این اثر متعلق به مؤسسه‌ی فرهنگی هنری خانه‌ی هنر مند است.



نشر مند

تهران، خیابان کریمخان زند، خیابان خردمند جنوبی، کوچه‌ی وفایی ورمزآبادی، پلاک ۱
تلفن: ۸۸۳۲۸۶۸۸

تقديم به همسر
فرح صالحی

فهرست

پیش‌گفتار.....	۹
فصل ۱. پرورش در زمانه‌ی استبداد.....	۱۳
فصل ۲. صوراسرافیل.....	۳۵
فصل ۳. صحنه‌ی سیاست.....	۶۱
فصل ۴. زمین و برابری.....	۸۵
فصل ۵. برخورد دو جهان.....	۱۱۱
فصل ۶. چرند پرند.....	۱۳۵
یادداشت‌ها.....	۱۷۵
مشخصات هفته‌نامه‌ی صوراسرافیل.....	۲۰۳
گزیده‌ی منابع.....	۲۰۵
نمایه.....	۲۰۹

پیش‌گفتار

برپایی نظام مشروطه در ایران نظارت حکومت خودکامه بر جامعه را سست کرد و رشته‌آزادی‌هایی برای ایرانیان فراهم آورد. روزنامه‌نگاری نیز از بند و بست‌های گذشته رها شد و ایرانیان برای نخستین بار پدیده‌ی «روزنامه‌ی آزاد» را تجربه کردند. در مدتی کم‌تر از دو سال، بیش از صد روزنامه در سرتاسر کشور منتشر شدند و حوزه‌ی مدنی جدیدی را به وجود آوردند. اما در میان انبوه روزنامه‌ها، تنها چندتایی در روزگار خود به شهرت رسیدند و بر رویدادهای جامعه اثر نهادند و آوازه‌ای ماندگار یافتند. صوراسرافیل یکی از آن چند روزنامه بود.

مقالات هفته‌نامه‌ی صوراسرافیل تاکنون به صورت‌های مختلف بررسی شده‌اند. چند تن از مورخان مشروطیت و کارشناسان ادبیات و مطبوعات ایران بخش‌هایی از آن هفته‌نامه را تحلیل کرده‌اند. اما مجموعه‌ی آن نشریه به‌طور مستقل و گسترده هنوز موضوع مطالعه قرار نگرفته است. این دفتر صوراسرافیل را روزنامه‌ای همانند نشریه‌های دیگر آن روزگار نمی‌بیند، بلکه بر این باور است که برخلاف روزنامه‌های دوره‌ی مجلس یکم، صوراسرافیل درباره‌ی مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور اندیشه‌هایی سازمان‌یافته داشت. به سخن دیگر، روزنامه‌ای ایدئولوژیک بود. بنابراین، برای آن‌که بدانیم نویسندگان روزنامه چه می‌گفتند و از کدام اندیشه‌ها تأثیر می‌پذیرفتند، نمی‌توان به بررسی بخشی از آن روزنامه پرداخت، بلکه باید مجموعه‌ی مقاله‌های آن را خواند و تحلیل کرد. ما بر پایه‌ی همین فرض صوراسرافیل را مطالعه می‌کنیم و در این کار چند مطلب را در نظر می‌گیریم:

یکم— صوراسرافیل در روزگاری منتشر می‌شد که ممیزی مطبوعات رنگ باخته بود. با این همه، نه نظام اداری گذشته کاملاً فرو ریخته بود، نه زمامداران نگاه سنتی خود به مبنای حکومت را یکباره کنار نهاده بودند و نه ایرانیان هنوز تاب شنیدن بسیاری از سخن‌ها را داشتند. بنابراین، روزنامه‌نگار هر اندازه هم که جسور و بی‌پروا بود، به‌ناچار

باید حد و مرزهایی را در نظر می‌گرفت. او نمی‌توانست هرچه را که می‌اندیشید بنویسد. گاه آنچه را هم که می‌نوشت در پرده می‌پوشاند یا به زبان بی‌زبانی می‌گفت. بنابراین همیشه نمی‌توان به آنچه روزنامه‌نگار دوره‌ی مشروطه به‌راستی در سر داشت پی برد.

دوم - صوراسرافیل هنگامی منتشر می‌شد که مسائل سیاسی در محیطی پراتهاب با شتاب و شدت دگرگون می‌شدند. نویسندگان روزنامه نیز از آن دگرگونی‌ها تأثیر می‌پذیرفتند، آن‌ها را در نوشته‌ی خود باز می‌تاباندند و در برابرشان واکنش نشان می‌دادند. مسائل روزمره‌ی سیاسی یکی از دو بخش اصلی مطالب روزنامه را تشکیل می‌داد.

سوم - در عین حال، صوراسرافیل دلمشغول مسائل ژرف اجتماعی و فرهنگی بود که آن‌ها را ریشه‌های عقب‌ماندگی ایرانیان می‌دانست. مقاله‌های گوناگون هفته‌نامه به چنین مسائلی اختصاص داشتند. گاه حتی مقاله‌هایی که از رویدادهای روزمره سخن می‌گفتند نیز نگاه خود را به بنیان‌های اجتماعی و فرهنگی وقایع می‌دوختند.

چهارم - به علت ملاحظات گوناگون (نکته‌ی یکم)، دگرگونی پرشتاب رویدادها (نکته‌ی دوم) و آمیختگی مسائل روزمره با پدیده‌های ریشه‌ای (نکته‌ی سوم)، همیشه نمی‌توان خط سیر فکری مشخص و یگانه‌ای را در مقاله‌های روزنامه یافت. نویسندگان صوراسرافیل تحت تأثیر حوادث سیاسی گوناگون و تب و تاب پیکار اجتماعی قرار می‌گرفتند. گاه سخنان تازه‌ای می‌آوردند و گاه سخن پیشین خود را جرح و تعدیل می‌کردند.

پنجم - کارگردانندگان و نویسندگان صوراسرافیل به‌رحال روزنامه‌نگاری بود. روزنامه نیز خواه‌ناخواه ظرفیت و محدودیت‌های خود را دارد: در چارچوب قانونی مشخصی منتشر می‌شود؛ حتی اگر زیر فشار هیچ‌گونه سانسوری هم نباشد، نمی‌تواند افکار عمومی را نادیده بگیرد؛ موظف است که با چشمان باز به رویدادهای جاری بنگرد و از آن‌ها سخن بگوید؛ چون با توده‌ی وسیع خوانندگان سروکار دارد، باید مطالب پیچیده و دشوار را ساده و قابل فهم بنویسد؛ بین نوشته‌های آن فاصله‌ی زمانی می‌افتد؛ و سرانجام این‌که همواره دچار محدودیت صفحه‌است. بنابراین، با مطالعه‌ی روزنامه نمی‌توان به‌طور کامل و دقیق به اندیشه‌ی نویسندگان آن پی برد و شاید تنها بتوان بر بخشی از اندیشه‌ی آن‌ها دست یافت. این قاعده‌ی کلی را می‌توان در مورد خاص صوراسرافیل نیز به کار بست.

ششم - صوراسرافیل به مدت سیزده ماه در تهران منتشر شد. کودتای محمدعلی شاه (۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶/۲ تیر ۱۲۸۷) این روزنامه را نیز مانند روزنامه‌های دیگر تعطیل کرد. پس از هفت ماه، دهخدا روزنامه را در ایوردون سوییس راه انداخت و در مدت یک ماه و نیم سه شماره‌ی آن را منتشر کرد. آن‌گاه صوراسرافیل برای همیشه خاموش شد. بین صوراسرافیل تهران و ایوردون تفاوت بسیار بود. مسائل کشور و ماهیت مبارزه‌ی سیاسی نسبت به گذشته دگرگون شده بودند. ترکیب گردانندگان نویسندگان صوراسرافیل نیز تغییر یافته بود، به خصوص آن‌که میرزا جهانگیر بر خاک افتاده بود و در چاپ دوباره‌ی روزنامه دست نداشت. به همین دلایل، روزنامه‌ی چاپ سوییس نتوانست مقامی همسنگ روزنامه‌ی چاپ ایران بیابد. در این دفتر نیز تنها روزنامه‌ی چاپ تهران مطالعه می‌شود.

هفتم - دو اصل راهنمای این بررسی خواهد بود. یکی این‌که مقاله‌های صوراسرافیل در بستر تاریخی - یا زمان و موقعیت مشخص - نگارش آن‌ها مطالعه شود و دیگر این‌که تا حد امکان ریشه‌های فکری نوشته‌ها مشخص شود.

این نوشته به شش فصل تقسیم می‌شود. فصل یکم به زندگی و پرورش سه نفری می‌نگرد که هفته‌نامه‌ی صوراسرافیل را بنیان گذاشتند و آن را اداره کردند. فصل دوم به پیدایش روزنامه‌نگاری آزاد در زمانه‌ی مشروطه توجه می‌کند و از انتشار صوراسرافیل سخن می‌گوید. فصل‌های بعدی به تحلیل متن روزنامه می‌پردازند. مقاله‌های روزنامه درباره‌ی سیاست، مسئله‌ی ارضی، سنت و تجدد هرکدام فصل مستقلی را به خود اختصاص می‌دهند. فصلی جداگانه نیز به مقاله‌های «چرند پرند» می‌پردازد. برای ساده کردن کار خواننده، هنگام ارجاع به متن صوراسرافیل، تنها شماره‌ی روزنامه و صفحه‌ی آن مشخص می‌شود. مشخصات کامل روزنامه در پایان این دفتر می‌آید.

بخش‌هایی از این کار در گذشته در چند نشریه انتشار یافته یا به صورت سخنرانی ارائه شده‌اند. اما متن کنونی شکل تکامل یافته‌ی آن‌هاست و نوشته‌های پیشین در موارد متعدد تجدیدنظر و دستکاری شده‌اند.

پژوهش درباره‌ی صوراسرافیل را در حدود پنج سال پیش آغاز کردم. در سال ۱۳۸۰، مسئولان محترم دانشگاه تربیت معلم این امکان را در اختیار من و خانواده‌ام گذاشتند که برای استفاده از فرصت مطالعاتی به انگلستان بروم. بخشی از این کار محصول آن دوره است. گروه تاریخ کالج رویال هالووی (دانشگاه لندن) امکان اخذ پذیرش و انجام پژوهش را برایم فراهم کرد. خانم دکتر ونسا مارتین، عضو هیئت علمی این گروه،

مسئولیت امور دانشگاهی و علمی من را پذیرفت و طی ساعات متمادی دربارهی مسائل تاریخ معاصر ایران با من گفت‌وگو کرد. در زمان اقامت در انگلستان، دوستانی به صورت‌های مختلف کمکم کردند. نام آن‌ها را به ترتیب الفبایی می‌آورم: مجید تفرشی، همایون حمیدی، علی دهقانی، دکتر احمد (ایرج) سیف، حمید شریفی، ادوارد ملیکف، دکتر عباس ولی، دکتر ایرج هشی.

در سال ۱۳۸۲، این طرح تحقیقاتی به شورای پژوهشی ستاد برگزاری صدمین سالگرد مشروطیت ارائه شد و به تصویب رسید و موجب شد که کار سرانجام بیابد. وظیفه‌ی خود می‌دانم که از یکایک اعضای محترم شورا (آقایان دکتر یعقوب آژند، دکتر محمدعلی اکبری، دکتر قربان بهزادیان‌نژاد، دکتر عطاءالله حسنی، دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد، دکتر غلامرضا ظریفیان و دکتر عباس منوچهری) تشکر کنم.

همکاران و سروران گرامی در محیط دانشگاهی و پژوهشی ایران با بزرگواری بسیار منابعی را که در اختیارشان بود به من سپردند. در این جا به‌ویژه از خانم دکتر منصوره اتحادیه (نظام‌مافی)، آقای کاوه بیات، خانم هما رضوانی (همکار گرامی‌ام در گروه تاریخ) و دکتر علی‌اصغر مصدق یاد می‌کنم. به یاری اعضای گروه تاریخ دانشگاه تربیت معلم، امکان استفاده از فرصت مطالعاتی برایم آماده شد. در این جا به‌خصوص از همکاری آقای دکتر حسین مفتخری و آقای کریم فتحعلی‌زاده تشکر می‌کنم.

افراد خانواده‌ام در سراسر زندگی و در خلال این مطالعه پشتیبان و یاورم بوده‌اند. بدون همکاری آن‌ها نمی‌توانستم هیچ‌گامی در راهی که برگزیده‌ام بردارم. سپاسگزار همه‌ی بزرگوارانی هستم که نامشان در این جا آمده است، هرچند یاری آن‌ها و دینی که برگردنم دارند بسیار بیش‌تر از این چند خط نارساست.

سهراب یزدانی

مهر ۱۳۸۵

فصل ۱

پرورش در زمانه‌ی استبداد

هفته‌نامه‌ی صوراسرافیل با کوشش و فکر و قلم سه نفر منتشر می‌شد: میرزا قاسم‌خان تبریزی، میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا علی‌اکبرخان قزوینی (دهخدا). البته کسان دیگری هم در آن هفته‌نامه مقاله می‌نوشتند یا به اداری آن کمک می‌کردند، اما صوراسرافیل اساساً ساخته و پرداخته‌ی همان سه تن بود. هنگامی که آنان به روزنامه‌نگاری رو نهادند، اندیشه‌ی کمابیش روشن سیاسی و اجتماعی داشتند و بخشی از معتقداتشان را در صفحه‌های نشریه‌ی خود نگاشتند. بنابراین، آشنایی با زندگی و پرورش فکری آن‌ها می‌تواند به سرچشمه‌ی تفکر نهفته در صوراسرافیل راه یابد. اما این را بگوییم که درباره‌ی زندگی و پرورش فکری و مسلک سیاسی آن سه مرد جز آگاهی‌های پراکنده و اندک چندان مطلبی در دست نداریم. این نکته تا حدودی شگفت‌انگیز است، زیرا هر سه نفر در زمان زندگی خود اشخاص نامداری بودند. یکی از آن‌ها به مقام‌های گوناگون دولتی رسید و سال‌ها بر مناصب نمایندگی مجلس، استانداری و وزارت تکیه زد؛ دیگری انقلابی سودازده‌ای بود که سرانجام شهید انقلاب شد و آوازه‌ای افسانه‌ای یافت؛ سومی نویسنده‌ای نامدار و دانشمندی بزرگ شد و چند یادگار فرهنگی سترگ از خویش برجا گذاشت. در این جا ابتدا به زندگی گردانندگان صوراسرافیل می‌نگریم و سپس می‌کوشیم تا سرچشمه‌های اندیشه‌ی آنان را بیابیم.

سخن را با میرزا قاسم‌خان آغاز می‌کنیم. وی در حدود سال ۱۲۹۶-۱۲۹۷ ق. (۱۲۵۷-۱۲۵۸ ش.) در محله‌ی ششگلان تبریز به دنیا آمد. پدرش مستوفی بود و کارش رسیدگی به حساب‌های مالی ایالت. قاسم برای تحصیلات مقدماتی نزد مدرسان سرشناس شهر رفت و صرف و نحو و منطق و فلسفه آموخت.^۱ شانزده ساله بود که در زادگاهش به خدمت دولت درآمد. بی‌تردید نفوذ پدر موجب شد که به چنان موقعیتی برسد. هنگامی که در ذی‌حجه‌ی ۱۳۱۳ (تیر ۱۲۷۵) مظفرالدین‌میرزا ولیعهد بر تخت شاهی نشست، میرزا قاسم به تهران آمد. اندکی بعد پیشکار امین‌حضرت تبریزی در

امور بناخانه‌ی سلطنتی شد.^۲ احتشامی می‌نویسد که او در دربار شاه به سمت منشی همایونی رسید،^۳ اما در منابع دیگر به چنین منصبی اشاره نمی‌شود. درباره‌ی اندیشه و فعالیت سیاسی او تا پیش از برقراری مشروطیت نیز اطلاعی در دست نیست. این را می‌دانیم که در عصر مشروطه به آزادی خواهان پیوست و به گود سیاست پا گذاشت.

زمان دقیق تولد میرزا جهانگیر روشن نیست. بامداد و ملک‌زاده می‌گویند که او در سال ۱۲۹۲ ق. (۱۲۵۴ ش.) در شیراز به دنیا آمد.^۴ مؤمنی سال تولد او را ۱۲۹۴ ق. می‌داند.^۵ علوی نیز می‌گوید وی در سی و هشت سالگی کشته شد^۶ که با این حساب در سال ۱۲۸۸ ق. زاده شده است. اما احتمالاً این برآورد درست نیست.

جهانگیر در خانواده‌ای تهیدست به دنیا آمد. در خردسالی پدرش درگذشت و عمه و جداهش به سرپرستی او پرداختند. منابع موجود نکته‌ی مهمی را ناگفته می‌نهند و آن سرنوشت مادر جهانگیر است. این را نمی‌دانیم که آن زن به هنگام درگذشت شوهر خود کجا بود و سپس چه کرد. آیا او پس از زادن جهانگیر یا اندکی بعد درگذشته بود؟ اگر چنین بود، منابع ما به آن رویداد اشاره می‌کردند. گمان می‌بریم که او پس از زاییدن پسر از شوهرش جدا شد، یا پس از فوت او خانواده‌اش را ترک گفت و به همسری مردی دیگر درآمد. همین امر موجب شد که سرپرستی جهانگیر بر دوش دو زن از خویشان پدری او بیفتد و به همین دلیل منابع درباره‌ی سرنوشت مادر او خاموش می‌مانند.

این خانواده در سال ۱۲۹۷ ق. (۱۲۵۸-۱۲۵۹ ش.) به تهران آمدند و در سال ۱۳۰۶ ق. (۱۲۶۷-۱۲۶۸ ش.) به شیراز بازگشتند. جهانگیر در این هنگام چهارده ساله بود و با آن‌که خانواده‌اش روزگار سختی داشت، به درس خواندن پرداخت. آموزش وی در زمینه‌ی ادبیات فارسی و عربی، به خصوص نقدالشعر و عروض و قافیه، بود.^۷ ریاضی و نجوم نیز آموخت و نزد فرصت شیرازی منطق خواند.^۸ این بار او تا سال ۱۳۱۱ ق. (۱۲۷۲-۱۲۷۳ ش.) در شیراز ماند.

میرزا جهانگیر به هنگام انتشار صوراسرافیل متهم بود که به «ازلی‌ها» وابسته است. چند سال بعد، ادوارد براون او را یکی از مبارزان ازلی عصر مشروطه شمرد.^۹ سپس نیکی کدی ادعا کرد که تقی‌زاده در سال ۱۹۶۰ در گفت‌وگویی خصوصی با وی نوشته‌ی براون را درست دانست، اما خواست تا زمانی که زنده است سخنش نقل نشود.^{۱۰} درباره‌ی احتمال تأثیرپذیری میرزا جهانگیر از تفکر ازلی در همین فصل صحبت خواهد شد. در این جا فرض می‌کنیم که او به‌راستی در دامن خانواده‌ای

ازلی پرورش یافت. حال ببینیم بر پایه‌ی این فرض روزگار کودکی و جوانی او چگونه سپری شد.

در شیراز، آزار اقلیت‌های دینی رواج داشت و معمولاً یهودیان و بابیان قربانیان چنان رفتارهایی بودند. حاکم، داروغه، اشرار شهر و برخی از مجتهدان - به ویژه سیدعلی اکبر فال‌اسیری - بی‌پروا به یهودیان ستم می‌کردند.^{۱۱} کسانی که بابت شناخته می‌شدند سرنوشتی دردناک‌تر از یهودیان می‌یافتند. گروهی از آنان به مناطق بدآب و هوا و قحطی زده تبعید شدند و چند تن نیز به دستور حاکمان به قتل رسیدند.^{۱۲} اگر گزارش‌های خفیه‌نویس کنسولگری انگلیس را خلاصه کنیم، شیراز را بین سال‌های ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۱، یعنی از زمان تولد جهانگیر تا مهاجرت نهایی او به پایتخت، چنین می‌بینیم: چند مرکز قدرت در شهر وجود داشتند شامل حاکم و اطرافیان او، خانواده‌ی قوام‌الملک و اتباع آن‌ها، علمای شهر و قشقای‌ها. حکومت سر تا پا فاسد و بی‌کفایت بود. شهر و پیرامونش در آتش ناامنی می‌سوختند. پیاپی دزدی رخ می‌داد. آدم‌کشی رواج داشت. فساد اخلاقی چشمگیر بود. بزه‌کاری که به دام می‌افتادند و حشیا به کیف می‌دیدند. احکام و ظواهر دینی با خشکی و تعصب اعمال می‌شدند، چنان‌که آوای موسیقی و شادی نباید از خانه‌ای بیرون می‌آمد. در شهر هیچ حرکت فرهنگی چشمگیری جریان نداشت و برای اندیشه‌ورزان کوچک‌ترین دریجه‌ی تنفس گشوده نبود. خلاصه آن‌که سراسر زور و ستم و سرکوب و فشار بالادستی‌ها بود و بی‌پناهی فرودستان.

میرزا جهانگیر تا نوزده سالگی در چنین محیطی زیست. در سال ۱۳۱۱ ق. (۱۲۷۲-۱۲۷۳ ش.)، بار دیگر راهی پایتخت شد. این بار عمه‌اش او را همراهی می‌کرد. علل این مهاجرت روشن نیست. نمی‌دانیم دشواری‌های مالی آن خانواده را به مهاجرت واداشت، فشاری که بر اقلیت‌های دینی می‌آمد آن‌ها را از شیراز گریزانند یا میرزا جهانگیر در جست‌وجوی امکانات آموزشی و کار مناسب زادگاه خود را ترک گفت. در تهران، وی پایه دارالفنون گذاشت و به فراگیری دانش‌های نوین پرداخت.^{۱۳} در آن دوره، دارالفنون تنها مرکز آشنایی جوانان با اندیشه‌ها و نظام‌های سیاسی و اجتماعی اروپا بود و همچنین، در فضای پراختناق آن زمان، یکی از کانون‌های مهم گفت‌وگوی سیاسی شمرده می‌شد.^{۱۴}

در همین سال‌ها، میرزا جهانگیر از سرچشمه‌ی فکری دیگری نیز سیراب شد. وی به جلسه‌های درس حاج شیخ هادی نجم‌آبادی راه یافت.^{۱۵} نجم‌آبادی مجتهدی طراز اول بود و به پاکدستی شهرت داشت. روش زندگی و شیوه‌ی تدریس او در آن